

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

استاد محمد نسیم "اسیر"

اول جنوری 2013

## مرا مالکِ ملکِ شعر از چه خوانی؟؟؟

در دهه هشتاد و نود قرن گذشته و گرماگرم جهاد و مقاومت شیرمردان دلیرافغان در برابر اشغال وطن توسط سوسیال امپریالیزم جهانخوار شوروی و نوکران سرسپرده داخلی آن، بیشترین اشعار حماسی، میهنی و رزمی من، در نشریه های برونمرزی اروپا و امریکا به نشر میرسید. خوش بختانه هیچ موضوع و حادثه ای نبود که با ذکر تاریخ بر آن انتقاد و مطلبی ننوشته و اظهار نظری نکرده باشم. بیاد دارم روزی را که جمعیتی از ادب پروران مقیم هامبورگ، در نومبر 1996 با اثربرداری یکی از اشعار میهنیم، طی نوشته ای به جناب پوهاند داکترسید خلیل الله هاشمیان ناشر مجله وزین «آئینه افغانستان» در کالیفورنیا پیشنهاد کردند، تا بمن لقب استادی عنایت گردد. جناب استاد هاشمیان با حسن نیتی که بر من دارند، موضوع را تأیید کرده، اما برای فیصله نهائی، هیئتی از دانشمندان وارد در شعر را تعیین فرمودند تا با مطالعه توانائی این کمینه در زمینه، تصمیم بگیرند و مرا به لقب والای استادی مفتخر بسازند. اسمای این بزرگان قرار ذیل است:

1: مرحوم استاد محمد طاهر «هاتف» ملک الشعراء، مقیم کالیفورنیای امریکا

2: مرحوم استاد نگهت سعیدی سابق استاد پوهنخی ادبیات، مقیم امریکا

3: دانشمند محترم استاد محمد اسحاق نگارگر مقیم برمنگهم انگلستان

و اما قبل از آن که هیئت محترم گرد هم آمده و در مورد تصمیم اتخاذ نمایند، با درک شرایط، من خود عدم موافقه خود را به این لقب در شعری زیر عنوان «در رد لقب استادی» در چند نشریه به نشر سپردم که تا کنون چندین بار در صفحات انترنتی و نشریه های دیگر، از نظرشعردوستان گذشته است و مطلع آن شعر قرار ذیل میباشد:

مده به شاعر گمنام، نام استادی

که نیست درخور شان و مقام استادی

همچنان در آگست سال 2005 میلادی، انجمن فرهنگیان افغان و ایران مقیم فرانکفورت بنام «انجمن رها» شب شعری بنام من ترتیب فرمودند که طی آن تعدادی از دوستان با مهربانی از حد فزون سخنرانی و شعر خوانی نموده و در اخیر برای من لقب فخرالشعرائی عنایت فرمودند، که البته موجب افتخار و مباهات من گردید، اما در برابرین الطاف بالاتر از استحقاق نیز شعری بنام «کبوتر حرم» سروده و بیٹی وصف الحال خود، از شاعری تضمین کردم که میفرماید :

«شکسته بال تر از من میان مرغان نیست

دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است»

این سروده نیز چندین بار و حتی در صفحه 19 مجموعه شعریم «فریاد اسیر» (قسمت اول) هم گنجانده شده است. در حقیقت نمیدانم چرا، من که شناخت دقیق از خود دارم، داشتن چنین القاب را بار گرانی بر دوش خود دانسته و در برابر پذیرش چنین القاب که از جانب دوستان باربار پیشنهاد شده و میشود احساس ناتوانی میکنم، چنانچه اینک باز هم ادیپوران قدرشناس در نظر دارند، بعد از وفات استاد سخن محمد طاهر "هاتف"، لقب بلندبالای ملک الشعرائی به من ارزانی گردد. جناب پوهاند داکتر سید خلیل الله هاشمیان ناشر مجله وزین "آئینه افغانستان" در کالیفورنیا، به تاریخ 18 دسمبر طی نوشته ای در سایت نامی "افغان جرمن آنلاین"، پیشنهاد فرموده اند تا با درگذشت ملک الشعراء "هاتف"، بعد از غور و مذاقه، این لقب به یکی از چهار نفر، در زمره این کمینه، عنایت گردد. همچنان فرهنگی خیلی وارد در فنون شعر و زبان دری، آقای خلیل الله معروفی از سایت محبوب "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" که حتی قبل از وفات استاد "هاتف" نیز چندین بار این موضوع را با من در میان گذاشته و گوشزد فرموده بودند، امروز 26 دسمبر 2012، شرح مفصل و مبسوطی در باره شعر کلاسیک عروضی و صنایع لفظی آن ارقام کرده و در اخیر مرا شایسته لقب والای ملک الشعرائی دانسته که پیوسته به آن، دوست گرانقدرم جناب الحاج خلیل الله ناظم باختری نیز با شعر بلند بالائی و به تعقیب، آقای عین الدین ندیری از کابل عزیز هم به تائید این پیشنهاد، پرداخته اند. البته پیشنهاد چنین ودیعه ای از جانب اشخاص محترم و ذیصلاح موجب افتخار و مباهات است، اما عادتاً برای من، قسمی که در بالا هم تذکر داده ام، با توجه و احترام به مقام شعرای ذیحق تر، اندکی جوانب احتیاط را در نظر داشته، در مورد این پیشنهاد، با اظهار نظر درین موضوع خیلی مهم و با ارزش، نظر خاص خود را دارم که با شعر ذیل از نظر محترمانی که شاید درین مورد تصمیم نهائی اتخاذ فرمایند، میگذرانم:

به این ناتوانی، به این بی‌زبانی  
 به کلک شکسته، به احوال خسته  
 مرا نیست آن لشکر باکفایت  
 ز فن معانی، بیان چون نمایم؟  
 نشان از مباحثات در من نیابی  
 نیم‌راعی نکته‌دان بر رعیت  
 چنین بار سنگین و زرین و دیبا  
 گذشت آنکه در ملک شعر عنصری را  
 کنون بارگاهی ز محمود هم نیست  
 به این شعر، عذر صریحی نوشتم  
 مرا قدرت پادشاهی نباشد  
 بصد عجز گوید "اسیر" این سخن را  
 مرا مالک مُلک شعر از چه خوانی  
 نیم درخور این همه مهربانی  
 که این شهر و ده را کنم پاسبانی  
 بیانم ضعیف است و قاصر معانی  
 گوار است بر من همین بی‌نشانی  
 به این جمع از من چه خواهی شبانی  
 به دوش نحیفم نماید گورانی  
 ملک ساخت محمود، با مزدگانی  
 که ما را به این نام عالی بخوانی  
 اگرچه بتو گفته بودم زبانی  
 به این نخبگان ادب رایگانی  
 به عذر و دعا و به این شعرخوانی

ازین مرتبت، دار معذور ما را

دگر هرچه خواهی، در آخر تو دانی

(م. نسیم «اسیر» - فرانکفورت، 26 دسمبر 2012)